مرزهای گرجستان به حدود جغرافیایی آن ختم نمیشوند . مردم مختصات گرجستاناند . گرجستان به مردمی مبتلاست که هر یک اقلیم تاریخی و فرهنگی این کشور را با خود در چهره دارند و تو مجبور به خوانش چهره های افراد هستی چون این خوانش ، خوانش چهره های افراد ،بخشی از شهود سفر توست . به طور واضح دیدن را نمی توان نوشت . دیده توامان با تداعیست و نیاز به بیان دارد ، بیانی ناشی از فهم و فهم ناشی از چه ؟ از پیش فرض های تو قبل از سفر ؟ از سایر شهود تو طی سفر ؟ از قضاوت های ناخواسته و کاملا جهت دار تو ؟از روان قطور و هزار و یک برگ اجدادی تو؟

در کوچه های حاشیه تفلیس انسانی سالخورده می بینی ! کنجکاو و غریبانه ترا می پاید انگار که سربازان ارتش سرخ را که یا برای کشتار می آیند و یا برای مصادره گندم .

ترا می پاید انگار که سربازان صفوی و یا افشاریه و یا عثمانی را که قرار است الله وردی خان های کوچک را به اسارت و غلامی برده و یا مبارزان را به تبعیدگاه ها برای جنگ های بیگاری .

ترا می پاید شاد یا ناشاد مردد از باختن سنت دیرینه اش به پیام دلنشین میسیونرهای خوش کلام .

ترا می پاید انگار مضطرب از خشکسالی ها و یا کم محصولی تاکستان ها و گندم زارها و یا غارت انباشته شب ها و روزهای سرد دامنه و دره های قفقاز توسط چپاولگران گاه و بی گاه .

ترا می پاید اندوهگین از شوربختی تیتان گرم مزاج که در قله های قاف به بند شورش در برابر خدایگان اساطیری در آمده و انتظلر پهلوانانی را می کشد تا او را از چنگ عقاب جگر خوار برهاند .

و شاید ترا می پاید تنها به عنوان غریبه ای که دوست می دارد بداند داستان اقلیم ذهن تو چیست ؟!



















